

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

Children	کودکان
----------	--------

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، اول سپتمبر ۲۰۰۸

طفلکان نان اور افغان

دوستی از طریق سکاپ دو عکس اطفال افغان را فرستاد و هردو گویا. یکی پسری بی دست و پای که سر بر زانوی مادر نهاده و دیگر طفلکی سیب فروش که از فرط بی خوابی فازه می کشد. هردو طفل معصوم "نان اور" خانواده خویش اند؛ آن یکی دریوزه گر است واندگری سوداگر. اینست نمونه زنده جهان کودک افغان.



حدوداً یک سال پیش مقاله ای نوشتم زیر عنوان "داکتر سر ما ریشخند میزنن" (داکترها سر ما ریشخند میزنند) که در چندین وبسایت افغانی به شمول پورتال "افغان جرمن آنلاین" نشر گردید. درین مقاله که به سرنوشت کودکان افغان تماس میگرفت، چنین آمده بود :

»

سخن از کودکان کابل است که در خرد سالی "مرد خانه" و "نان آور عایله خویش" گردیده اند. برویم سراغ همین "کودکان مرد شده" و "مردانه" که کفالت و نفقه خانواده خود را بدوش گرفته اند. اطفال جهان در سن و سال ایشان غرق دنیای طفلانه خود اند، بازی میکنند ، بازیچه و اسباب بازی دارند ، ناز می کنند ، از مهر پدر و مادر خود لذت میبرند، به کودکان و صنف ابتدائی مکاتب می روند ، شوخی میکنند ، خیز و جست میزنند، هیاهو برپا میکنند ، ... و خلاصه به کارهائی میپردازند که به سن و سال شان برابر و مقتضای طبیعت ایشانست. بلی کودکان طبیعتاً نیاز دارند که در آوان طفلی و خرد سالی "طفل" باشند ، در دنیای کودکی خود بسر ببرند و از ناز و نعمت برخوردار گردند. اما کودک مسکین و مظلوم افغان؟؟؟ کودک بیچاره افغان باید برود و کار بکند و نان شب و روز و قوت لایموت خانواده خود را بدست آورد. دستی نیست - حتی دست خودشان نیز - که از روی شفقت بر سر و روی ایشان کشیده شود. ایشان محکومند که مانند کلانسالان کار کنند و نفقه فامیل خود را برآورده سازند. جای شکرش مگر باقیست و هزاران بار شکر که اکثریت مطلق همین اطفال به مکتب هم میروند و درس نیز همخوانند. و همین و فقط همین مایه امیدواریهاست.

- پسری را دیدم که بعد از فراغت از مکتب بساط پهن کرده و میوه میفروشد و در پهلوش بساط قلم و کاغذ نیز هموار است و همین که وقفه ای مییابد، کارهای خانگی خود را میکند. وی در یک دست ترازو دارد و در دست دیگر قلم. این "سوداگر شاگرد" روزانه هشتاد افغانی کمائی دارد و دقیقاً پولی را بدست می آورد که نان و چای فامیلش را کفایت میکند. مسککش زمین خداست و خانه اش پلاس پاره ای بیش نیست. میگوید، چندی پیش یک خارجی برایشان چیزی نظیر خیمه پلاستیکی بخشیده و خانه ایشان هم همان است. - طفلکی دیگر که شاید از هشت سال بیش ندارد، شاگردی مستری را میکند. پنچری تایر موتر را میگیرد و بعد تایر ترمیم شده را زور زده زور زده بالای موتر میگذارد. میخواهد دروازه عقبی موتر(بانث عقبی) را بسته کند اما قدش نمیرسد. خیز میزند و خیز میزند و باز قدش نمیرسد. او هم روزانه پولی بدست می آورد که به مشکل قوت لایموت خود و فامیلش را برآورده میسازد.

- پسرک دیگر نه ساله است و کلان فامیل خود. باید هم کار کند و هم درس بخواند. ازش میپرسند، که به کدام ورزش علاقه مند هم است؟ میگوید بلی به "تیک ون دو" و بعد او را با لباس خاص تیک ون دو نشان میدهند که حرکات سریع این سپورت را با مهارت خاصی انجام میدهد.

- از طفلکی دیگر که رویش سالدانه دارد، میپرسند : "چند خوار و بیادر استین؟". میگوید "ما هشت خوار استیم و بیادر نداریم." راپورتر میگوید پس تو هم دختر استی؟ میگوید بلی و مویهایم را بچگانه درست کرده ام، که شناخته

نشوم. میپرسند که "رویت را چی کده؟" میگوید " ده رویم سالدانه برآمده." میپرسند "چرا پیش داکتر نمیری؟" میگوید : « **پیش داکتر رفته بودم، خود داکتر سر ما ریشخند میزنن.** »

کودکان بسیاری را نشان دادم، که گونه شان را زخمی مشهور به "سالدانه" مکرر ساخته. در زبان عوام "زخم" را "دانه" گویند و "سالدانه" زخمی را نامند که یکسال مکمل را در بر میگیرد، تا مداوا گردد. در جای سالدانه داغی سنگین باقی میماند ، که خصوصاً رخساره دختران را داغدار میسازد و از قشنگی ایشان میکاهد. البته اگر سالدانه تداوی شود، زود خوب میگردد.

این بود گوشه کوچکی از یک راپورتاژ مفصل و برخه کوتاهی از یک داستان دراز، که نمونه وار عرضه کردم، تا تصویری از طفل معصوم افغان کشیده شود.

کابل ما امروز از هر نگاه فرق کرده ، ولی جدی ترین تغییر ، به اضمحلال رفتن "فرهنگ کابلی" است. کابلیان بومی مردمی بودند، که قرنهای درین شهر فخیم زندگانی داشتند و فرهنگی را بوجود آورده بودند بنام "فرهنگ کابلی" که امروز از آن کمتر اثری دیده میشود. اهالی کنونی کابل را اطرافیان و اهالی ولایات تشکیل میدهند، که بالاجبار در کابل توطن گزیده اند. اکثریت کابلیان اصیل در کابل نیستند، چون یا مردند ، یا کشته شدند و یا مملکت را ترک گفتند. آنچه از ایشان باقی مانده یک اقلیت بسیار کوچک است. در نتیجه چنین نقل و انتقالات یک "خلای کلتوری" بوجود آمده که کسی دیگر جایش را پر کرده نمی تواند. اگر کابلیان بومی به مانند سابق اکثریت باشندگان کابل را تشکیل میدادند، فرهنگ اصیل کابلی را به اقلیتهای کوچیده در کابل، انتقال میدادند. اما دریغ که چنین نیست. در کابل فرهنگ دیگری در نشو و نموست ، که زاده جنگ و تفنگ است و تا این فرهنگ حالت طبیعی و صلح آمیز را بخود بگیرد، صبر ایوب باید داشت.

آری؛ آب های فراوان باید مسیر آمو و هلمند و هریرود را بیماید و نسیم بسیار باید بوزد و لاله های دامان هندوکش و بابا و سلیمان و سپین غر را خندان بسازد، تا "فرهنگ مسالمت" جای "فرهنگ قهر" را بگیرد؛ و دریغا که تا آن زمان از ما غباری هم در هوا نخواهد ماند. »

آنچه امروز می نویسم، ادامه و متمم گفته های یک سال پیش منست، که در بالا از حضور خواننده گرانقدر گذشت.

وضع اسفار مردم مظلوم افغانستان دل هر انسان را کباب میسازد، خصوصاً که این "انسان"، "افغان" باشد و آن هم "افغان با احساس". جامعه امروزی افغانستان در یک کلام متشکل است از "ظالمان" و "مظلومان".

- "ظالم" آنکه در گذشته مرتکب انواع جنایات و خیانات و تبهکاری ها گردید و امروز نه تنها از خر جنایت و خیانت و تبهکاری پائین نگریده، بلکه اندرین مسیر چارنعل خردوانی میکند.

- مظلوم آنکه در گذشته متحمل هرگونه جفا و ناروایی گردید و امروز از کوه درد و المش به اندازه پر کاهی نیز کاسته نشده.

گروه اول که به عده قلیل است و نصابش شاید به یک درصد هم نمی رسد، از تمام نعمات مادی و وسایل مرفه زندگانی برخوردار است.

- گروه دوم که اکثریت مطلق مردم را درمی نوردد، از همه چیز محروم است؛ پیش از جهاد محروم بود، در اثنای جهاد - در حالی که در راه وطن و آزادی هم و فقط همو از جان مایه میگذاشت - محروم بود و بعد از آن تا به امروز نیز چنین است.

گروهی که در بین البین قرار دارد، به شکلی با دو گروه اصلی پیوند میخورد. مطمحنظر این نوشته مگر مشکل و معضل کودک افغان است، کودکی که باید در "طفلی"، جوان و بالغ گردد و تکفل یک عایله را به عهده بگیرد.

همین لحظه که این سطور را رقم میزنم، از قتل کودکان معصوم و ظنم بدست قوای سفاک کوتوال استعمار مطلع گردیدم. خبرگزاری های مختلف خبر دادند که بر اثر حملات کور و کر قوای اشغالگر در نقاط مختلف کشور، تعداد کثیر افراد ملکی به هلاکت رسیده اند، که در زمره آنان تعداد بسیار کودکان دیده میشوند.

اینست دنیای کودک افغان!!!!
و اینست حقوق بشر دول اشغالگر!!!!



کودکان بخون خفته هود خیل کابل

عکس : از بی بی سی، بخش فارسی مربوط افغانستان مؤرخ اول سپتمبر ۲۰۰۸